

جرم شناسی

جنایات ناشی از «شہوت قتل» توام با امور جنسی

«حقوق امروز» این از فصل حادثی از مکتب جرم شناسی را در میان صفحات خود گزیده است.

شماره های گذشته بمباحث ملاحظه این ملولہ اختصاص یافته بود، ولی اینک طبع موضوع اقتضای صراحت و بی پروائی بیشتری را دارد. شاید برخی شیوہ ما را در طرح این گونه مسائل نپسندند ولی درین است که مجامعہ در مباحث علمی راه باید. خاصہ کہ خوانندگان «حقوق امروز» فضلا و روشنفکرانند.

لذا «حقوق امروز» برای دست یافتن بر ریشه های جرم، مسائل علمی را قاعدتاً درمعرض و با صراحت مطرح می سازد و امیدوار است بدین گونه سدی در راه افزایش جنایات بوجود آورد زیرا اگر علل و انگیزہ های جرم با زبانی سلیس و ساده باز نموده شوند، همگان به پیشگیری جرم؛ بمصدق علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد، قادر خواهند بود. هر پدر و مادر اندیش و هر مادر مدبر کہ بآینده فرزندان خود و سایر هموطنانش دلبسته است، از این تعالیم بهره ای خواهند گرفت و دیگر لزومی نخواهد داشت کہ همیشه پلیس در پیغولہ ها کمین کند و جنایتکاران را دستگیر و بزندان افکند؛ چه چنین پدر و مادری از پیش، جامعه را قاعدتاً از وجود ریشه های جنایت پاک کرده اند.

در این شماره «حقوق امروز» بمناسبت دستگیری شخصی بنام «هوشنگ امینی» کہ معتمد بقلمهای متعدد توام با جمع جنسی، در اطراف تهران است، نوشته های یکی از کارشناسان دانشمند و پراچ جرم شناسی و علوم جنائی بنام دکتر ج. هاردرت Dr. J. Hardt را درباره دو نفر از جنایتکارانی کہ مبتلا به بیماری «شہوت قتل توام با جمع جنسی» بوده اند می خوانید.

این قبیل قتلها نیست.

در اینجا يك مورد از این قتلها را کہ منحصر ا ملول شہوت است مورد بررسی قرار میدہیم. چندی پیش مرد متاهل جوانی کہ صاحب دو فرزند نیز بود بجرم ارتکاب زنای بعنف و کشتن زنی دانشگاہی بازداشت گردید. جسد مقتولہ کہ از فارغ التحصیلان دانشگاہ بود در یکی از اطرافهای قسمت تختانی ضلع شرقی ساختمان دانشگاہ پیدا شد. از قرائن بر میآید کہ قاتل با زور و عنف بہ او تجاوز کرده است. با آنکہ ۳۷ ضربہ کاری کرد باو و ارد ساخته مہذا سہی داشته او را با دودست نیز خفه کند.

در این مقالہ یکی از انواع جنایات و قتلہای ناشی از (شہوت قتل) را مورد بحث قرار میدہیم کہ خوشبختانہ از جنایات نسبتاً نادرالسوقوع است ولی گاہی کہ رخ میدہد بندرو حشت و هراس رادر سراسر شہر یا منطقہ محل وقوع حادثہ میپراکند. منظور از این نوع جنایات قتلہا نیست کہ قاتل صرفاً بسائقہ «شہوت قتل» توام با جمع جنسی مرتکب اعمال فجیع و غیر انسانی میگردد. عمل آن دستہ از تہ کاران کہ بخاطر انتقام جوئی یا محو آثار جرم یا بمنظور سرعت مرتکب قتل میشوند، گواینکہ گاہی توام با اعمال جنسی و شہوت رانی نسبت بقربانیان فاجہ باشد. در قلمرو

مواقع و اوضاع خاص، ناگهان جنون آنی در آنان بروز میکند و انسان بیگناهی قربانی این جنون آنی میشود.

در اینجا ذکر تفصیلات و جزئیات حادثه دیگری که نویسنده در آن مطالعات دقیقتری داشته و حتی بعنوان گواہ در جریان محاکمه حاضر بوده است، می آید.

در سال ۱۹۴۷ جوانی ۱۷ ساله بنام (جورج) مبتلی با نجراف «شہوت قتل» کودک ۸ ساله ای را در (نیراسکا) بقتل میرساند. ماجرا بطور خلاصه چنین است: «جورج» بیکي از مراکز ارتش مراجعه میکند، تقاضای لباس و پوشاک و محلی برای خواب و استراحت مینماید. با تقاضای او موافقت میشود وقتی غذا میخورد و لباس هارا میگیرد برای تغییر لباس از یادگان خارج میشود. در کوچه بکودکی که به تنهایی مشغول بازی بوده است برخورد میکند از کودک میبرد آیا جامی در این نزدیکی هانیست که او بتواند تغییر لباس بدهد؟ طفل بیخبر، نشانه انبار متروکی را در آن حوالی باو میدهد. «جورج» از کودک تقاضای همراهی میکند و از او میخواهد تا با تفاق وارد انبار شوند و در طی راه با کودک بهمربیانی رفتار میکند و وقتی وارد انبار میشوند سیگاری بکودک میدهد و طرز سیگار کشیدن را باو میآموزد و ضمناً شتابزده، قسمتهای فوقانی و گوشه های نهانی انبار را جستجو میکند و کودک را به طبقه فوقانی فرامیخواند و کت خود را با عجله بیرون می آورد و چنانکه بعدها اقرار نموده، منظورش از این کار ارباب کودک بوده است ولی در همان احوال جنون قتل در او بروز میکند. گلولی طفل را از قفا چنان بقدرت میفشارد که کودک از پای درمی آید، بعد جسد او را کشان کشان بوسط انبار میبرد و با Opener (آبجو باز کنی) شلوار او را میبرد، صورت کودک را با کت خویش میپوشاند و با همان وسیله فلزی ۰۰۰ کودک را پاره میکند و بیضه ها و آلت مردی او را ناقص میکند و آرام در کنار جسد بی جان کودک می نشیند و مشغول استمنا میگردد.

رشد «جورج» غیر عادی بوده است، ۶ پا طول قد (۱۸۰ سانت) و ۱۹۰ و رطل (۸۶ کیلو) وزن داشته. علاوه آدمی بی حوصله و کم حرف بشمار می آمده است و هرگز نمیخواسته با دیگران همدردی کند، پدرش وقتی او ۸ ساله بوده زندگی را بدرود

قاتل که جوان متوسط القامه و زیبایی بوده در حالیکه کارد قصابی در دست داشته وارد آپارتمان پانوی ۰۰۰۰۰۰۰۰ میگردد و در برابر دیدگان وحشت زده و از حدقه بیرون آمده طفل سه ساله مقتوله، با عنف با او تجاوز میکند و بعد او را با کاردی که در دست داشته قطعه قطعه میکند.

قاتل در زندان موقت اعتراف میکند که عبور این زن زیبا و خوش اندام از برابر او در خیابان احساساتش را سخت تحریک نموده و انگیزه قتل را در او برانگیخته است، و کیل مدافع تسخیری قاتل معتقد است که موکل او بیمار است و باید با او همچون بیماران رفتار شود ولی باز پرس مدعی است که این شخص «سادیک» است و میل شدیدی بآزار زنها دارد، چنانکه بهنگام غلبه چنین احساساتی تبدیل بفرود دیوانه ای میشود.

با اینهمه همسر قاتل میگوید که، «شوهر او مردی آرام و متین است زیرا در شب شنبه (دوشب بعد از وقوع جنایت) وقتی جریان حادثه را در روزنامه با حضور خود او و سایر افراد خانواده میخواندیم او با کمال آرامی و بدون هرگونه تشویش در خواندن روزنامه با ما شرکت داشت.

ولی قاتل پست نهاد، ضمن اقرار بر خود گفته است، «من خانم (مقتوله) را همیشه در خیابان میدیدم و شیفته او بودم. سرانجام روزی تمقیبش کردم و بزور وارد آپارتمانش شدم و بمنف باو تجاوز کردم و بعد هم او را کشتم».

این حادثه نمونه ای از قتل های ناشی از «شہوت قتل» را در برابرمان میکندارد. قربانی فاجعه، فدای شهوت غالب و لجاجت گسیخته ای شده است که تنها با کشتن و مثله کردن اطفالا میشود.

با اینهمه نمیتوان بطور قاطع اظهار کرد که قتل، معلول شهوات جنسی قاتل بوده است. گرچه ظواهر امر (تجاوز بمنف و انجراف جنسی) بر این فرض صحت تأیید کندارد.

تحقیقات و مطالعاتی که تا بحال در اطراف این قبیل جنایات و وحشتناک معمول گردیده باین نتیجه رسیده است که غالباً اینگونه جانباان اسیر هوی و هوس نفس و خیالات باطل خویشند. شهوت قتل که در نهاد آنها نهفته است با شهوات جنسی السار گسیخته ای توأم میشود و در

مدرسه شاد و خوشدل نبوده است در صورتیکه از خواندن کتابهای روانشناسی و ادبیات لذت میبرد. است. بیشتر وقت خود را در سینماها میگذراند و مشاهده فیلمها اثر عمیقی در او بساتی میگذراشته است. مادر نیز بخواندن کتابهای روانشناسی علاقه بسیار نشان میداده و معتقد بوده که مطالعه کتابهای روانشناسی در معالجه و هدایت جورج بنفایت موثر است.

وقتی مادر و پدر جورج با یکدیگر ازدواج میکنند اختلاف سنی قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. بنا بر اظهار مادر جورج پدر او مرد بسیار آرام و خوش طبع و قریحه‌ای بوده است پدر و مادر او نسبت به جورج محبت بیش از اندازه‌ای روا میداشته‌اند زیرا او کودکان بنظر آنها سالم و تندست نمی‌آمده و بدین منوال آنها میخواستند آنها را این نقیصه طبیعی را با محبت زائد الوصف خود جبران کنند.

این خانواده تنها در عرض سه سال چهار ایالت سفر کرده‌اند و از ازدواج خود صاحب پنج طفل شده‌اند که سه تای آنها در کودکی مردند. دو تای دیگر که یکی از آنها همان «جورج» است باقی مانده‌اند مادر جورج میکوشد تا مگر کاری دست و پا کند و استقلالی برای فرزندش بهم برساند. ولی با آنکه جورج در درش کتهای متعدد کاری مشابه پیدا میکند معها بهیچیک از آن مشاغل دل نمی‌بندد.

جورج در کوچکی بکنندی حرف میزد و بکنندی راه میرفت. گاهی وضع خواب او نیز شکفت آور می نمود چنانکه یکبار غروب یکروز جمعه بخواب رفت و غروب روز یکشنبه بعد بیدار شد و پس از یک ساعت بار دیگر خوابید و باز ۲۴ ساعت دیگر راهم در خواب گذرانید. در پنج سالگی نیز باز چنین اتفاقی افتاد و ۶ ساعت تمام در خواب بسر برد. گزارش یک روانپزشک حادثی در این مورد می‌گوید:

بعضی از بیماریهای مغزی هنگامی عوارض میشوند که با کتیریها و ویروسهای معینی منظر اهداف حمله قرار دهند. چگونه عوارض ناشی از این قبیل حملات بستگی بموضع و محل حمله دارد. اگر این حملات، مناطق سطحی مغز که عاقل تفکر و دستگاه تنظیم اخلاقیات فرد است هدف قرار

میکوند و طبق اظهارات مادرش کناره گیری و انبلی و راهاد او رخنه میکند پنحویکه در مدرسه و کوجه همیشه تنها میماند و همبازی ندارد. بعدها بمطالعه کتابهای روانشناسی سرگرم میشود ولی از همان اوان طفولیت با همبازیها و با اولیاء مدرسه و سرانجام با مسئولان امور انتظامی شهر و مقامات قضائی راه‌ساز گاری و ستیزه جوئی در پیش میگیرد.

آزمایشهایی که روی حافظه و هوش او بعمل می‌آورند نتیجه‌ی رضایتبخش میدهند. بنا بر اظهار اولیاء مدرسه آنچه را که مورد علاقه‌اش باشد بزودی و بخوبی فرامیگیرد. پیش از آنکه ۱۳ ساله شود سه بار با ایالات مختلف آمریکا فرار میکند و هر دفعه مقامات انتظامی او را بزادگاه خود بر میگردانند تا پیش از رسیدن بسن ۱۶ سالگی چندین بار از طرف روانشناسان و روان‌کلوان موسسه هدایت و راهنمایی کودکان مرکز «بررسی و تحقیق حالات خردسالان» آزمایشهای دقیقی روی او انجام میدهند و حتی مدت ۳۰ روز زیر نظر و مراقبت پزشکان روانشناس و روان‌کلودریکی از بیمارستان‌ها بستری میشود، برخی از این پزشکان و موسسات نظر میدهند که مغز «جورج» معیوب است ولی هیچکدام از آنها دستورالعملی برای معالجه او نمیدهند. بدینگونه بیمارستان دولتی تنها اختلال حواس جورج را گواهی میکند و او را آزاد میکند.

«جورج» باردیگر بزندان می‌افتد. و در «لینکلن» مورد آزمایش روان‌کلوان فرار میگیرد روانشناسان متقدم می‌شوند که وی به اختلال قوای دماغی مبتلی است و قدرت استدلالش ضعیف است دیگران را زیون هم شماره قضاوتش ناقص است و رشد فکری و عقلی کافی ندارد.

سوابق پرونده او حکایت میکند که پدرش مرد بسیار مهربانی بوده که هرگز عصبانی نمیشده است و میل بیاده گساری نداشته پرکار و جدی بوده است و پیوسته خانواده خویش را از جائی بجای دیگر میبرد. اما نظوری که مذکور افتاد پدر جورج وقتی فرزندش ۸ ساله بوده فوت می‌کند و جورج طبق رویه پدر، درجائی قرار نمیگیرد و همواره تنبیر مکان میدهد. مادرش اظهار نموده که جورج کلاس ۸ را تمام کرده ولی هرگز از رفتن به

حالا گزارش دقیق زیر را نیز مطالعه کنید -
این گزارش از طرف سازمان خیریه کاتولیک شهر
اوها یو در سال ۱۹۲۸ تهیه شده است.

«..... مادرجورج مستمند و
در پی کاری برای امرار معاش خود بود. باین سبب
دو فرزندش را به پیشاوندانش سپرده بود. جورج
را در یکی از مدارس کاتولیکها نام نویسی کرد ولی
بعلت سوء رفتار و ایجاد بی نظمی در محیط مدرسه
عذرش را میخواستند. آنگاه وارد مدرسه دولتی
اوها یوشد ولی روزی که نوآموزان مدرسه بگردش
دستجمعی رفته بودند جورج اولیاء مدرسه را اغفال
کرد و بایالت آرکانی گریخت در آرکانس دو بار
بزندان افتاد و سرانجام او را در دارالتأدیب تحت
نظر قرار دادند، در این وقت بود که رشد بدنی او از
حال متعارف خارج شد و دیگر عمل جالبی از او
صادر نشد، بلکه تنها گاه و بیگاه **وله وزدی**
می کرد.

داده باشند قوه استدلال بیمار ضعیف میشود و اساس
اخلاقیاتش درهم میزند و گاهی تشنجات شدیدیا -
خفیفی در او بروز مینماید.

از لحاظ غذائی «جورج» وضع استثنائی داشت
زیرا تا وقتی بسن رشد نرسیده بود نه نان میخورد و
نه لب بگوشت میزد. **از وزدی و دروغ گفتن**
پروائی نداشت و در میان همسالان خود معروف
به دروغگویی شده بود بنحویکه دیگر راست گفتن
را امری محال میشمرد. با اینهمه تا چند ماه پیش
از ارتکاب قتل، تعصب مذهبی خشکی داشته و مرتبا
روزهای یکشنبه بکلیسا میرفته لیکن یکروز وقتی
وارد کلیسا شد جنون آنی در او بروز کرد، اول
سوی شمعا رفت و بعد همراه افروخت و سپس دانه
دانه آنها را برداشت و باین طرف و آن طرف پرت
کرد و بدیوارها و تزیینات کلیسا و محراب و جایگاه
سرودهای مذهبی آسیب فراوان رسانید و آنگاه
گریخت.

* * *

نویسنده لازم میداند قسمتی از گزارش خود را که برای بازپرس تهیه شده است
در اینمقام از بحث بیاورد :

«..... رفتار و گفتار جورج نشان میدهد که او از لحاظ عقلی، بلوغی دیررس
داشته ولی از سایر جهات رشد کافی کرده است باینجهت ناراحتی و شکنجه و عذاب
دیگران، در او بی اثر بوده بنحویکه هیچگاه احساس پشیمانی و گناه نمیکرده است. من در ملاقات
هائی که از او بعمل می آوردم و در مذاکراتی که با او میکردم باین نتیجه رسیده ام که او فقط
هنگامی احساس رضایت خاطر میکند که مرتکب تجاوز و تعدی نسواً با تمتع جنسی شود.
«جورج» شیوه معمولی اطفاء غرایز جنسی را نمی پسندد بلکه آزار را یکی از لوازم اجتناب
ناپذیر این کار میدانند. بعقیده من بروز چنین حالات بیمارگونه ای در روحيات او محصول
محیط تربیتی و مضایق دوران قبل از بلوغ است. عوارضی چون خوابهای طولانی
را نباید عامل مهمی در شناسائی چگونگی روحيات جورج بشمار آورد. مهذا تحقیق در این
احوال موجبی برای کشف امیال مجرمانه جورج بدست خواهد داد.

ظاهراً «جورج» در دوران بلوغ و حتی پیش از آن، یکنوع ترس -

مبهمی از تماس با زنان داشته و مبادرت به استمناء پس از ارتکاب قتل، مبین

همین کیفیت اخلاقی و نموداریک ترس نهانی روانی است.

